

# تاریخچه‌ی اول ماه می

از آرشیو الکساندر تراختنبرگ





در گنڈمزار زنجیره می خوانند...



## مبارزه برای روز کاری کوتاه‌تر

اول ماه می پیوندی ناگسستگی با مبارزه برای روز کاری کوتاه‌تر -خواستی که اهمیت سیاسی عمده‌ای برای طبقه کارگر است- دارد. این مبارزه تقریباً از بدو تأسیس و توسعه صنایع کارخانه‌ای در ایالات متحده آغاز شده بود.

به نظر می‌رسد که تقاضا برای افزایش دستمزد، عمده‌ترین علت اعتصابات اولیه در این کشور باشد؛ اما زمانی که کارگران مطالبات خود را علیه کارفرمایان و دولت تنظیم می‌کردند، مسئله کاهش ساعات کار و حق تشکل، همیشه کانون این مطالبات بوده است. با تشدید استثمار و فشار روز افزون ساعات کاری طولانی، کارگران تحت شرایط غیرانسانی قرار گرفتند و در نتیجه تقاضا برای کاهش محسوس ساعات کار افزایش یافت. از آغاز قرن نوزدهم، کارگران در ایالات متحده بیش از پیش نارضایتی خود را از کاری که از «طلوع تا غروب خورشید» طول می‌کشید اعلام می‌کردند. ساعات کاری چهارده، شانزده و حتی هجده ساعته، غیر معمول نبود. در طول محاکمات نمایشی علیه رهبران اعتصابات «انجمن کفاشان» در سال ۱۸۰۶، مشخص شد که کارگران حتی تا نوزده یا بیست ساعت در روز نیز کار می‌کردند.

دهه ۲۰ و ۳۰ مملو از اعتصابات برای کاهش ساعات کار بود و در بسیاری از مراکز صنعتی، برای نخستین بار کار روزانه ۱۰ ساعته مطالبه شد. اولین مطالبه کار ۱۰ ساعته را می‌توان به سازماندهی اعتصابات کارگران ساختمانی فیلادلفیا توسط «اتحادیه مکانیک‌های فیلادلفیا» در سال ۱۸۷۲ نسبت داد. سازمانی که نخستین اتحادیه کارگری در جهان شناخته می‌شود، و دو سال قبل از تشکیل اتحادیه کارگران در انگلستان تشکیل شد. در جریان اعتصاب نانوایان در نیویورک به سال ۱۸۳۴، انتشارات «حامی زحمتکشان» گزارش داد که: «کارگران نانوا، سالیان سال در شرایطی بدتر از بردگان مصری رنج می‌بردند. آن‌ها مجبور بودند به‌طور متوسط هجده تا بیست ساعت از روز کار کنند.»

تقاضای ۱۰ ساعت کار در روز، به زودی به جنبش گسترده‌ای بدل شد. با وقوع بحران ۱۸۳۷ موانعی بر سر راه ایجاد شد؛ اما دولت فدرال که به ریاست مارتین ون بیورن درآمده بود را بر آن داشت تا ساعت کاری را برای مستخدمین دولت به ده ساعت کاهش دهد. مبارزه برای جهانی‌سازی کارِ ده ساعته، با این حال، تا دهه‌های بعدی ادامه یافت. به محض این‌که این مطالبه در تعدادی از صنایع تامین نشد، کارگران شعار ۸ ساعت کار روزانه را مطرح ساختند.

## جنبش هشت ساعت کار روزانه، در ایالات متحده آغاز می شود

بن مایه‌های جنبش ساعت کاری هشت‌ساعته را که مستقیماً اول ماه می را به وجود آورد، باید در جنبش عمومی سال ۱۸۸۴ که در ایالات متحده آغاز شد، ردیابی کرد. با این حال، یک نسل قبل از تشکیل سازمان ملی کارگری، که در آغاز، نویدی برای تبدیل شدن به مرکز سازماندهی مباره طبقه کارگر آمریکا می‌داد، مسئله روز کاری کوتاه‌تر را مطرح کرد و پیشنهاد داد که جنبشی گسترده از طرف آن سازماندهی شود. سال‌های ابتدایی جنگ داخلی، ۱۸۶۱-۱۸۶۲، شاهد ناپدید شدن‌های برخی اتحادیه‌های کارگری ملی بود که درست پیش از شروع جنگ تشکیل شده بودند. به‌ویژه اتحادیه قالب‌سازان، ماشین‌کاران و آهنگران. با این حال، سال‌های پس از پایان جنگ، شاهد وحدت تعدادی از تشکلهای محلی کارگری در مقیاس ملی و اصرار برای تشکیل فدراسیون ملی بود. در ۲۰ آگوست ۱۸۶۶، نمایندگانی از سه اتحادیه کارگری که «اتحادیه ملی کارگری» را تشکیل می‌دادند، در بالتیمور گرد هم آمدند. رهبری جنبش برای ایجاد سازمان ملی را ویلیام اچ. سیلویس، رهبر اتحادیه کارگران قالب‌بر، که گرچه مرد جوانی بود، چهره‌ای برجسته در جنبش کارگری آن سال‌ها بود. سیلویس با رهبران انترناسیونال اول در لندن مکاتبه داشت و به تأثیرگذاری بر اتحادیه ملی کارگری برای برقراری ارتباط با شورای عمومی انترناسیونال کمک می‌کرد.

در کنوانسیون تأسیس اتحادیه ملی کارگری در سال ۱۸۶۶ بود که قطعنامه زیر در رابطه با روزهای کاری کوتاه‌تر تصویب شد:

«اولین و بزرگ‌ترین ضرورت کنونی برای رهایی نیروی کار این کشور از یوغ سرمایه، تصویب قانونی است که به موجب آن ۸ ساعت کار در همه ایالت‌های آمریکا به‌عنوان روز کار عادی برقرار شود. ما تصمیم داریم تمام توان خود را تا رسیدن به این نتیجه باشکوه به کار بیندیم.»

همین کنوانسیون، به اقدام سیاسی مستقل در ارتباط با تضمین قانون سعت کاری هشت‌ساعته و «انتخاب مردان متعهد به حفظ و نمایندگی از منافع طبقات صنعتی» رأی داد.

برنامه و سیاست‌های جنبش کارگری اولیه، بدوی و گاه ناصحیح بودند؛ اما بر غریزه صحیح پرولتری استوار بودند و می‌توانستند نقطه آغازی برای توسعه جنبش کارگری انقلابی واقعی در این کشور باشند. فریبکارانِ رفرمیست و سیاستمداران سرمایه‌سالار بعدها به تشکل‌های کارگری هجوم بردند و آن‌ها را به سوی اپورتونیزم هدایت کردند. بنابراین ۶۵ سال پیش، سازمان ملی کار آمریکا، NLU، علیه «بردگی سرمایه‌داری» و برای اقدام سیاسی مستقل ابراز وجود کرد. تیم‌های «هشت‌ساعته» در اثر فعالیت‌های «اتحادیه ملی کارگری» تشکیل شدند و با توسعه فعالیت‌های سیاسی سازمان، چندین دولت ایالتی، مجبور به تصویب کار عمومی هشت‌ساعته شدند و کنگره ایالات متحده نیز قانون مشابهی را در سال ۱۸۶۸ به تصویب رساند.

سیلوپس همچنان با انترناسیونال اول لندن در ارتباط بود. نفوذ وی بر این سازمان از طریق ریاست بر آن، سبب شده بود تا «اتحادیه ملی کارگری» در کنوانسیون خود در سال ۱۸۶۷ به همکاری با جنبش بین‌المللی طبقه کارگر، و در سال ۱۸۶۹ به پذیرش دعوت شورای عمومی انترناسیونال و اعزام نماینده به کنگره بین‌المللی بازل رأی دهد. متأسفانه سیلوپس درست قبل از کنوانسیون NLU درگذشت و ای سی کامرون، سردبیر انتشارات «حامی زحمتکشان» که در شیکاگو منتشر می‌شد، به جای او به‌عنوان نماینده فرستاده شد. شورای عمومی انترناسیونال در قطعنامه‌ای ویژه، به مناسبت درگذشت این رهبر جوان متعهد کارگری آمریکایی، سوگواری کرد.

«دیدگان همه به سوی سیلوپس، که به‌مثابه سردار ارتش پرولتاریا، علاوه بر سایر توانایی‌های بزرگ خود، تجربه‌ای ده ساله داشت، دوخته شده بود - و حال سیلوپس مرده است!»

## انترناسیونال اول روز کار هشت‌ساعته را تصویب کرد

تصمیم برای کار روزانه هشت‌ساعته، توسط اتحادیه ملی کارگری در اوت ۱۸۶۶ به تصویب رسید. در سپتامبر همان سال، کنگره انترناسیونال اول در ژنو، همان تقاضا را به شرح زیر ثبت کرد:

«محدودیت قانونی روز کاری، شرطی مقدماتی است که بدون آن تمام تلاش‌های بعدی برای بهبود و رهایی طبقه کارگر ناکام خواهد ماند... کنگره، ۸ ساعت را به‌عنوان حد قانونی روز کاری پیشنهاد می‌کند.»



## مارکس در مورد جنبش کار روزانه هشت ساعته

مارکس در جلد اول سرمایه در فصل «کار روزانه»، توجه را به آغاز «جنبش هشت ساعته» توسط اتحادیه ملی کارگری جلب می‌کند. در این قطعه، که به‌ویژه به سبب اشاره گویای مارکس به همبستگی منافع طبقاتی بین کارگران سیاهپوست و سفیدپوست، مشهور است، مارکس توضیح می‌دهد:

« تا زمانی که برده‌داری در ایالات متحده، بخشی از جمهوری را لکه دار می‌کرد، هرگونه جنبش کارگری مستقلی فلج مانده بود. کار نمی‌تواند در پوست سفید، خود را رهایی بخشد در حالی که پوست سیاه، داغ بردگی خورده است. اما پس از مرگ برده‌داری، حیات جدیدی سر برآورد. نخستین میوه جنگ داخلی آمریکا، جنبش ۸ ساعت کار بود که با چکمه‌های هفت فرسنگ پیمای لوکو موتیو از اقیانوس اطلس تا اقیانوس آرام، از نیوانگلند تا کالیفرنیا را در نورددید.»

مارکس به این نکته اشاره می‌کند که چگونه تقریباً به‌طور همزمان، در فاصله دو هفته از یکدیگر، در نشست اجلاس کارگران در بالتیمور به ۸ ساعت کار روزانه رأی داده شد و در جلسه کنگره بین‌المللی در ژنو، سوئیس، نیز تصمیم مشابهی را اتخاذ کرد.

«بدین سان، جنبش طبقه کارگر در هر دو سوی اقیانوس اطلس که به‌طور غریزی، از مناسبات تولیدی خودشان پدید آمده بود،» همان جنبش محدودیت ساعات کار را تأیید کرده و آن را در تقاضای ۸ ساعت کار روزانه عینیت می‌بخشد.

بنابراین تصمیم کنگره ژنو که در پی آمد قطعنامه آمریکا بوده را می‌توان از قطعه زیر از قطعنامه دریافت: «از آن جایی که این محدودیت بیانگر تقاضای عمومی کارگران آمریکای شمالی است، کنگره این خواسته را به مرام‌نامه عمومی کارگران کل جهان تبدیل می‌کند.» تأثیر مشابهی از جنبش کارگری آمریکا بر کنگره بین‌المللی و به نمایندگی از همان آرامان، ۲۳ سال بعد به‌صورت عمیق‌تر اعمال شد.

## اول ماه می در ایالات متحده متولد شد

انترناسیونال اول در سال ۱۸۷۲، زمانی که مقرش از لندن به نیویورک منتقل شد، موضوعیت بین‌المللی خود را از دست داد؛ اگرچه تا سال ۱۸۷۶ به صورت رسمی منحل نشد. در نخستین کنگره بازسازی انترناسیونال (بعدهاً به‌عنوان انترناسیونال دوم شناخته شد) که در سال ۱۸۸۹ در پاریس برگزار شد، اول ماه می به‌عنوان روزی در نظر گرفته شد که در آن کارگران جهان، در احزاب سیاسی و اتحادیه‌های کارگری خود سازماندهی شده‌اند و برای خواسته مهم سیاسی مبارزه می‌کنند: کار روزانه هشت‌ساعته.

تصمیمی که در پاریس گرفته شد، تحت تأثیر تصمیمی بود که پنج سال قبل در شیکاگو توسط نمایندگان یک سازمان کارگری نوپای آمریکایی - فدراسیون اصناف سازمان‌یافته و اتحادیه‌های کارگری ایالات متحده و کانادا، که بعداً با نام اختصاری، فدراسیون کار آمریکا شناخته شد، اتخاذ شد. در چهارمین کنوانسیون این سازمان در ۷ اکتبر ۱۸۸۴ قطعنامه زیر به تصویب رسید:

«با تصمیم فدراسیون اصناف سازمان‌یافته و اتحادیه‌های کارگری ایالات متحده و کانادا، هشت ساعت کار روزانه از اول ماه می ۱۸۸۶ قانونی بوده، و ما به شکل‌های کارگری در سراسر حوزه قضایی خود توصیه می‌کنیم که قوانین خود را به گونه‌ای تنظیم کنند که در زمان تعیین شده با این قطعنامه مطابقت داشته باشند.»

اگرچه در قطعنامه چیزی در مورد روش‌هایی که فدراسیون برای اعمال ۸ ساعت کار روزانه را که در نظر گرفته بود، گفته نشده است، اما بدیهی است که سازمانی که در آن زمان تنها ۵۰۰۰۰ عضو در اختیار داشت، نمی‌توانست بدون این‌که در مغازه‌ها، کارخانه‌ها و معادنی که اعضایش در آنجا کار می‌کردند مبارزه را به پیش ببرد، و بدون تلاش برای به مبارزه کشاندن تعدادی بیشتری کارگر، اعلان کنند که «هشت ساعت کار روزانه، قانونی است». از آنجایی که قرار بود این اعتصاب ملی باشد و تمامی سازمان‌های وابسته را درگیر کند، اتحادیه‌ها طبق آئین‌نامه خود می‌بایست از تایید اعتصاب توسط اعضای خود اطمینان حاصل می‌کردند، به‌ویژه که این امر مستلزم

صرف بودجه و غیره می‌شد. باید به خاطر داشت که فدراسیون، درست مانند AFL  
امروزی، به صورت داوطلبانه، فدراسیونی سازماندهی شده بود، و تصمیمات اجلاس  
ملی تنها در صورتی برای اتحادیه‌های وابسته می‌توانست الزام آور باشد که این اتحادیه‌ها  
تصمیمات را تأیید می‌کردند.

## آمادگی برای اعتصاب اول ماه می

دهه ۱۸۸۰-۱۸۹۰ به طور کلی یکی از پر جنب و جوش‌ترین دهه‌های توسعه صنعت آمریکا و گسترش بازار داخلی بود؛ اما سال ۱۸۸۳-۱۸۸۵ رکودی را تجربه کرد که رکودی دوره‌ای پس از بحران ۱۸۷۳ بود. جنبش برای کار روزانه کوتاه‌تر، در نتیجه بیکاری و رنج گسترده‌ای که در آن دوره حاکم بود، قوت بیشتری یافت؛ درست همان‌طور که در حال حاضر تقاضا برای یک روز ۷ ساعته به دلیل بیکاری فوق‌العاده‌ای که کارگران آمریکایی تجربه می‌کنند، به موضوعی رایج تبدیل شده است.

مبارزات اعتصابی بزرگ سال ۱۸۷۷، که در آن ده‌ها هزار کارگر راه‌آهن و فولاد، ستیزه‌جویانه علیه شرکت‌ها و دولتی که نیروهای خود را برای سرکوب اعتصاب‌ها فرستاده بود، جنگیدند، تأثیری بر کل جنبش کارگری گذاشت. این اولین اقدام بزرگ توده‌ای طبقه کارگر آمریکا در مقیاس ملی بود و اگرچه آن‌ها از ائتلاف دولت و سرمایه شکست خوردند، کارگران آمریکایی با درک روشن‌تری از موقعیت طبقاتی خود در جامعه از این مبارزات با ستیزه‌جویی بیشتر و روحیه بالاتر سرفراز بیرون آمدند. این اعتصاب حدوداً پاسخی بود به بارون‌های زغال سنگ پنسیلوانیا که در تلاش برای نابودی سازمان معدنچیان در منطقه آنتراسیت، ده معدنچی مبارز (مولی مگوایر) را در سال ۱۸۷۵ به چوبه‌دار سپردند.

فدراسیون که به تازگی متشکل شده بود، امکان استفاده درخواست کار روزانه هشت‌ساعته را به‌عنوان شعار سازمانی جهت بسیج توده‌های عظیم کارگران خارج از فدراسیون و شوالیه‌های کار، سازمانی قدیمی‌تر و در حال رشد می‌دید. فدراسیون، از شوالیه‌های کار برای حمایت از جنبش کار روزانه هشت‌ساعته دعوت به عمل آورد و متوجه بود که تنها یک اقدام کلی که شامل همه کارگران سازمان‌یافته می‌شود می‌تواند نتایج مطلوبی را به‌بار آورد. در اجلاس فدراسیون در سال ۱۸۸۵، قطعنامه‌ای در مورد

کنش «ترک مجلس» برای اول ماه می سال بعد تکرار شد و چندین اتحادیه ملی، از جمله نجاران و سیگارسازان، برای مبارزه تدارک دیدند.

تهییج در جهت اقدام اول ماه می برای ۸ ساعت کار روزانه نتایج فوری به بار آورد و اتحادیه‌های موجود شاهد رشد سریع تعداد اعضای خود بودند. اعضای شوالیه‌های کار با جهشی رشد یافتند و در سال ۱۸۸۶ به اوج رشد خود رسیدند. گزارش شده است که K of L که از فدراسیون شناخته شده تر بود و سازمانی مبارز به حساب می آمد، در آن دوره تعداد اعضای خود را از ۲۰۰۰۰۰ به ۷۰۰۰۰۰ نفر افزایش داد. فدراسیون، که خود جنبش را آغاز کرده و تاریخ قطعی اعتصاب برای هشت ساعت کار روزانه را تعیین کرده بود. به علاوه از نظر تعداد و به ویژه اعتبار، در میان توده‌های وسیع کارگران اهمیت یافت. با نزدیک شدن به روز اعتصاب و آشکار شدن این موضوع که رهبری K of L، به ویژه ترنس پودرلی، در حال خرابکاری در جنبش و حتی توصیه مخفیانه به اتحادیه‌های خود برای عدم شرکت در اعتصاب بودند، محبوبیت فدراسیون بیشتر شد. صفوف هر دو سازمان مشتاقانه برای مبارزه آماده می شدند. لیگ‌ها و انجمن‌های «هشت ساعت کار روزانه» در شهرهای مختلف به وجود آمدند. افزایش روحیه ستیزه‌جویی در سراسر جنبش کارگری احساس می شد، که حتی بر توده‌های کارگران غیر سازمان یافته نیز اثر می کرد.

## جنبش اعتصاب گسترش می‌یابد

بهترین راه برای درک روحیه کارگران، مطالعه میزان و جدیت مبارزات آن‌هاست. تعداد اعتصابات در یک دوره معین، نشانگر خوبی از روحیه مبارزاتی کارگران است. تعداد اعتصاب‌ها در سال‌های ۱۸۸۵ و ۱۸۸۶ در مقایسه با سال‌های گذشته نشان می‌دهد که جنبش کارگری چه روحیه ستیزه‌جویانه‌ای را برانگیخته است. نه تنها کارگران برای اقدام در اول ماه می ۱۸۸۶ آماده می‌شدند، بلکه در سال ۱۸۸۵ تعداد اعتصابات نسبت به قبل افزایش قابل ملاحظه‌ای را نشان می‌داد. بین سال‌های ۱۸۸۱-۱۸۸۴ تعداد اعتصاب‌ها و تعطیلی‌ها به طور متوسط کمتر از ۵۰۰ بود و به طور متوسط فقط حدود ۱۵۰۰۰۰ کارگر در سال را شامل می‌شد. اعتصاب‌ها و تعطیلی‌ها در سال ۱۸۸۵ به حدود ۷۰۰ اعتصاب، و تعداد کارگران درگیر به ۲۵۰۰۰۰ نفر افزایش یافت. در سال ۱۸۸۶ تعداد اعتصابات بیش از ۱۸۸۵ دو برابر شد و به ۱۵۷۲ اعتصاب و با افزایش نسبی تعداد کارگران به ۶۰۰۰۰۰ رسید. این که جنبش اعتصاب در سال ۱۸۸۶ چقدر گسترده شد را می‌توان از این واقعیت دریافت که در حالی که در سال ۱۸۸۵ تنها ۲۴۶۷ مؤسسه تحت تأثیر اعتصاب‌ها قرار داشتند، تعداد شرکت‌کنندگان در سال بعد به ۱۱۵۶۲ افزایش یافت. به‌رغم خرابکاری آشکار توسط رهبری K of L، تخمین زده شد که بیش از ۵۰۰۰۰۰ کارگر مستقیماً در اعتصابات برای کار روزانه هشت‌ساعته شرکت داشتند. مرکز اعتصابات شیکاگو بود، جایی که جنبش، اعتصابی گسترده‌تری داشت؛ اما بسیاری از شهرهای دیگر در اول ماه می درگیر مبارزه بودند. نیویورک، بالتیمور، واشنگتن، میلواکی، سینسیناتی، سنت لوئیس، پیتسبورگ، دیترویت، و بسیاری از شهرهای دیگر نقش موثری در این مراسم داشتند.

ویژگی جنبش اعتصابی این بود که کارگران غیر ماهر و سازمان‌نیافته نیز به مبارزه کشیده شدند و همبستگی در اعتصابات کاملاً رواج یافت. روح شورشی در سراسر کشور گسترش یافت و مورخان بورژوازی از «جنگ اجتماعی» و «نفرت از سرمایه» که در

جریان این اعتصابات آشکار شد و از شور و شوق طبقاتی که جنبش را فراگرفته بود صحبت می‌کردند. تخمین زده می‌شود که حدود نیمی از کارگرانی که در اول ماه می اعتصاب کردند، موفق بودند و در جایی که سابقاً در اعمال کار روزانه هشت ساعته ناکام مانده بودند، موفق شدند ساعات کار را به میزان قابل توجهی کاهش دهند.

## اعتصاب شیکاگو و میدان‌های مارکت

اعتصاب اول ماه می در شیکاگو که در آن زمان مرکز جنبش کارگران رزمندهٔ چپ بود، تنهاجمی‌ترین نمونه بود. از نظر سیاسی مواضع آنان در رابطه با مشکلات جنبش کارگری روشن نبود؛ اما جنبشی رزمنده بود که همیشه آمادگی داشت تا کارگران را به عمل دعوت کند، روحیه مبارزاتی آن‌ها را افزایش دهد و نه تنها بهبود فوری زندگی و کار، بلکه الغای سرمایه‌داری را نیز هدف خود قرار دهد.

با حمایت گروه‌های کارگری انقلابی، اعتصاب در شیکاگو ابعاد گسترده‌ای به خود گرفت. یک انجمن کار روزانهٔ هشت‌ساعته، قبل از اعتصاب تشکیل شد تا شرایط اعتصاب را مهیا کند. اتحادیه مرکزی کارگری، متشکل از اتحادیه‌های کارگری جناح چپ، از انجمن هشت‌ساعته که یک سازمان جبهه متحد بود، از جمله اتحادیه‌های وابسته به فدراسیون، K of L و حزب کار سوسیالیست حمایت کامل خود را اعلان کرد. یکشنبه قبل از اول ماه می، اتحادیه مرکزی کارگری فراخوان تظاهراتی را که با حضور ۲۵۰۰۰ کارگر برگزار شد، ترتیب داد.

در اول ماه می شیکاگو شاهد غلیان احساسات کارگران بود که با فراخوان جنبش کارگری سازمان یافته شهر کار را تعطیل کردند. این مؤثرترین نمایش همبستگی طبقاتی بود که جنبش کارگری تجربه کرده بود. مطالبهٔ ۸ ساعت کار روزانه و گستردگی و سرشت اعتصاب، به جنبش معنای سیاسی قابل توجهی داد. اهمیت اوضاع با تحولات چند روز آینده بیشتر شد. جنبش ۸ ساعت کار که با اعتصاب اول ماه می ۱۸۸۶ به اوج خود رسید، به خودی خود فصل باشکوهی در تاریخ مبارزات طبقه کارگر آمریکا گشود.

اما تا زمانی که طبقه کارگر تسلط کامل خود را برقرار نکرده باشد، هر انقلاب، به ضدانقلابی منجر خواهد شد. راهپیمایی پیروزمندانهٔ کارگران شیکاگو توسط نیروی مرکب از کارفرمایان و دولت سرمایه‌داری محدود شد. اینان مصمم به نابودی رهبران مبارزه بودند و امیدوار بودند از این طریق ضربهٔ مهلکی به کل جنبش کارگری شیکاگو وارد شود.



رویدادهای ۳ و ۴ مه، که تحت عنوان ماجرای مارکت معروف است، نتیجه مستقیم اعتصاب اول ماه می بود.

فراخوان تظاهرات که در ۴ مه در میدان‌های مارکت برگزار شد، در اعتراض به حمله وحشیانه پلیس به جلسه کارگران اعتصابی در کارخانه مک کورمیک ریپر در روز ۳ مه بود، که در آن شش کارگر کشته و بسیاری زخمی شدند. اجتماع مسالمت‌آمیز و در شرف پایان بود که پلیس دوباره به کارگران حمله کرد. بمبی میان جمعیت پرتاب شد و یک گروهبان کشته شد. متعاقب آن، درگیری شدیدی رخ داد که در نتیجه آن، نیروهای پلیس بین ۴ تا ۵۰ نفر از کارگران را به قتل رسانده و ۲۰۰ نفر را زخمی می‌کنند. حمام خون در میدان‌های مارکت، راه را به سوی به چوبه‌های دار پارسونز، اسپیس، فیشر، و انگل و زندانی شدن دیگر رهبران مبارز شیکاگو فراهم کرده و پاسخ ضدانقلابی سران شیکاگو بود. این پیامی برای اقدام کارفرمایان در سراسر کشور بود. نیمه دوم سال ۱۸۸۶ با تعرض متمرکز کارفرمایان مشخص شد که مصمم بودند موقعیت از دست‌رفته در جریان جنبش اعتصاب ۱۸۸۵-۱۸۸۶ را به دست آورند.

یک سال پس از به‌دار آویختن رهبران کارگری شیکاگو، فدراسیون که اکنون به‌عنوان فدراسیون کار آمریکا شناخته می‌شود، در اجلاس خود در سنت لوئیس در سال ۱۸۸۸، به احیای جنبش هشت ساعت کار روزانه رأی داد.

اول ماه می، که همین حالا بدل به یک سنت شده بود، دو سال قبل به مثابه کانون جنبش قدرتمند کارگران بر اساس یک موضوع سیاسی طبقاتی عمل کرده بود، دوباره به‌عنوان روزی برای آغاز مجدد مبارزه برای ۸ ساعت کار روزانه انتخاب شد. روز اول ماه می ۱۸۹۰، قرار بود شاهد یک اعتصاب سراسری برای روزهای کاری کوتاه‌تر باشد. در کنگره سال ۱۸۸۹، رهبران AFL، به رهبری ساموئل گومپرز موفق شدند جنبش اعتصاب را محدود کنند. تصمیم گرفته شد که اتحادیه نجاران، که بهترین آمادگی را برای اعتصاب داشت، باید اعتصاب را به پیش ببرد و در صورت کامیابی، اتحادیه‌های دیگر در صف مبارزه قرار می‌گرفتند. گومپرز در زندگی‌نامه خود می‌گوید که چگونه K of L در تبدیل

روز اول ماه می به یک تعطیلات بین‌المللی کارگری کمک کرد: «در حالی که برنامه‌های جنبش ۸ ساعته توسعه یافت، ما دائماً تمایل داشتیم که چگونه می‌توانیم هدف خود را گسترش دهیم. با نزدیک شدن به زمان نشست کنگره بین‌المللی کارگران در پاریس، به ذهنم رسید که می‌توانیم با ابراز همدردی جهانی از آن کنگره به سود جنبش خود استفاده کنیم.» گمپرز که قبلاً تمام ویژگی‌های رفرمیسم و اپورتونیسیم را که بعداً در سیاست سازش طبقاتی او شکوفا شد نشان داده بود، آماده بود تا از حمایت جنبشی در میان کارگران برخوردار شود. او به شدت با نفوذ آن مبارزه می‌کرد.

## اول ماه می بین‌المللی می‌شود

در ۱۴ ژوئیه ۱۸۸۹، در بزرگداشت صدمین سالگرد سقوط باستیل، رهبران جنبش‌های پرولتاریای انقلابی سازمان‌یافته بسیاری از کشورها، در پاریس برای تأسیس آن‌چه که قرار بود انترناسیونال دوم شود، گرد هم آمدند تا بار دیگر سازمانی بین‌المللی از کارگران را تشکیل دهند که سرمشقش سازمانی بود که ۲۵ سال قبل توسط آموزگار کبیر پرولتاریا، کارل مارکس تشکیل شده بود. نمایندگان آمریکایی در این نشست، در رابطه با مبارزه برای کار روزانه هشت‌ساعته در آمریکا در طول ۱۸۸۴-۱۸۸۶ و بازسازی اخیر جنبش صحبت کردند. کنگره پاریس با الهام از نمونه کارگران آمریکایی، قطعنامه زیر را تصویب کرد:

«کنگره تصمیم به برگزاری یک تظاهرات بزرگ بین‌المللی کرده‌است؛ به صورتی که در همه کشورها و در همه شهرها در یک روز تعیین شده. توده‌های زحمتکش از مقامات ایالتی تقاضای کاهش قانونی کار روزانه به هشت ساعت و همچنین اجرای آن کنند. سایر تصمیمات کنگره پاریس از آن‌جایی که فدراسیون کار آمریکا در اجلاس خود در سنت لوئیس، در دسامبر ۱۸۸۸، برای تظاهرات مشابهی برای ۱ مه ۱۸۹۰ تصمیم گرفته‌است، این روز را برای تظاهرات بین‌المللی می‌پذیرد. کارگران کشورهای مختلف باید این تظاهرات را با توجه به شرایط حاکم بر هر کشور سازماندهی کنند.»

بندی که از سازماندهی تظاهرات با توجه به شرایط عینی حاکم بر هر کشور در قطعنامه صحبت می‌کند، به برخی از احزاب، به‌ویژه جنبش انگلیس، فرصتی داد تا قطعنامه را برای همه کشورها اختیاری تفسیر کنند. بنابراین، در از همان ابتدای تشکیل انترناسیونال دوم، احزابی بودند که به آن نه به‌عنوان سازمان متمرکز انقلابی پرولتری مانند آن‌چه که مارکس یک نسل قبل ایجاد کرده بود، بلکه صرفاً به‌عنوان نهاد مشورتی‌ای نگاه می‌کردند که فقط در طول کنگره‌ها برای تبادل اطلاعات و نظرات فعالیت می‌کرد. هنگامی که انگلس در سال ۱۸۷۴، قبل از انحلال رسمی انترناسیونال اول در آمریکا، به دوستش سرژ نوشت: «من فکر می‌کنم که انترناسیونال بعدی، که بر مبنای آموزه‌های مارکس

شکل خواهد گرفت و در سال‌های بعد به طور گسترده‌ای شناخته خواهد شد، یک انترناسیونال کمونیستی اصیل خواهد بود.»، او پیش‌بینی نمی‌کرد که از همان بدو تشکیل انترناسیونال، عناصر رفرمیست، آن را فدراسیونی داوطلبانه از احزاب سوسیالیست مستقل از یکدیگر و با قوانین خاص خود و هر یک از برای خویشتن می‌نگرند. اول ماه می ۱۸۹۰ در بسیاری از کشورهای اروپایی جشن گرفته شد و در ایالات متحده، اتحادیه نجاران و سایر مشاغل ساختمانی، برای کار روزانه هشت‌ساعته اعتصاب عمومی برپا کردند. با وجود قوانین استثنایی علیه سوسیالیست‌ها، کارگران در شهرهای مختلف صنعتی آلمان روز اول ماه می را جشن گرفتند که با سرکوب شدید پلیسی همراه شد. به همین ترتیب در سایر پایتخت‌های اروپایی تظاهراتی برگزار شد. اگرچه مقامات نسبت به این تظاهرات هشدار داده بودند و پلیس سعی در سرکوب آن‌ها داشت. در ایالات متحده، تظاهرات شیکاگو و نیویورک از اهمیت ویژه‌ای برخوردار بودند. هزاران نفر در حمایت از تقاضای کار روزانه هشت‌ساعته در خیابان‌ها رژه رفتند و تظاهرات با نشست‌های گسترده توده‌ای پایان یافت. در کنگره بعدی به‌سال ۱۸۹۱ در بروکسل، انترناسیونال هدف اصلی اول ماه می را یعنی خواسته کار روزانه هشت‌ساعته را تکرار کرد؛ اما اضافه کرد که تظاهرات همچنین بهبود شرایط کار و صلح میان ملت‌ها را تضمین کند. قطعنامه تجدیدنظر شده، به ویژه بر اهمیت «ماهیت طبقاتی تظاهرات اول ماه می» برای کار روزانه و سایر مطالباتی که منجر به «تعمیق مبارزه طبقاتی می‌شود» تأکید کرد. این قطعنامه همچنین خواستار توقف کار در «هر کجا که امکان داشت» شد. اگرچه چنین اشاره‌ای به اعتصابات برای اول ماه می مشروط بود، اما انترناسیونال شروع به بسط و مشخص کردن اهداف تظاهرات کرد. حزب کار بریتانیا بار دیگر فرصت طلبی خود را با امتناع از پذیرش ولو مشروط برای اعتصاب در اول ماه می نشان دادند و همراه با سوسیال دموکرات‌های آلمان، به تعویق تظاهرات ماه می به یکشنبه بعد رأی دادند.

## انگلس در رابطه با روز جهانی می

انگلس در پیشگفتار خود بر چهارمین نسخه آلمانی مانیفست کمونیست، که در ۱ مه ۱۸۹۰ نوشته شد، با مروری بر تاریخ سازمان‌های بین‌المللی پرولتری، به اهمیت اولین روز بین‌المللی ماه می اشاره می‌کند:

«پرولترهای سراسر جهان، متحد شوید! وقتی که ما چهل و دو سال پیش، در آستانه انقلاب پاریس، یعنی اولین انقلابی که پرولتاریا در آن با مطالبات خاص خود شرکت نمود، این حریق را در جهان در انداختیم، تنها چند بانگ معدود به ندای ما پاسخ داد. ولی در ۲۸ سپتامبر ۱۸۶۴ پرولترهای اکثر کشورهای اروپای باختری در جمعیت بین‌المللی کارگران، که خاطره پر افتخار آن، پیوسته پایدار خواهد ماند، متحد شدند. درست است که خود بین‌الملل، روی هم رفته تنها نه سال دوام آورد، ولی این‌که اتحاد جاوید پرولترهای همه کشورها، که شالوده آن‌را این بین‌الملل ریخته‌است، هنوز باقی‌است و حتی استوارتر هم شده‌است، موضوعی ست که وضع کنونی، بهترین شاهد آن است؛ زیرا امروز در لحظه‌ای که این سطور را می‌نگارم، پرولتاریای اروپا و آمریکا، نیروهای رزمنده خود را که برای اولین بار به صورت ارتش واحدی در زیر پرچم واحد و به‌خاطر نزدیکترین هدف واحد گرد آمده‌است، یکسان می‌بینند. این هدف عبارت است از قانونی کردن هشت ساعت کار طبیعی روزانه که آن‌را حتی در سال ۱۸۶۶ کنگره بین‌الملل در ژنو و سپس بار دیگر کنگره کارگران پاریس در سال ۱۸۸۹ اعلام داشته‌است. منظره امروز، به سرمایه‌داران و مالکین همه جهان نشان خواهد داد که پرولترهای همه کشورها، اکنون واقعاً متحد شده‌اند ایکاش مارکس اکنون در کنار من بود تا این منظره را به چشم خود می‌دید!»

به این ترتیب، اهمیت تظاهرات بین‌المللی پرولتاریا، هم‌زمان بیش از پیش به انگاشت و غرایز انقلابی کارگران در سراسر جهان بدل می‌شد و هر سال شاهد شرکت توده‌های گسترده‌تری بودیم. پاسخ کارگران، خود را در ادامه قطعنامه اول ماه می که در کنگره بعدی انترناسیونال در زوریخ در سال ۱۸۹۳ به تصویب رسید نشان داد:

«تظاهرات اول ماه می برای کار روزانه هشت‌ساعته باید همزمان به‌عنوان نمایش ارادهٔ مصمم طبقه کارگر برای از بین بردن تمایزات طبقاتی از طریق تغییرات اجتماعی و وصول به مسیر، یعنی تنها مسیر منتهی به صلح برای همه مردم، به صلح بین‌المللی باشد.»

اگرچه نخستین پیش‌نویس قطعنامه، لغو تمایزات طبقاتی را از راه «انقلاب اجتماعی» و نه از راه «تغییرات اجتماعی» پیشنهاد می‌کرد، اما قطعنامه قطعاً اول ماه می را به سطح سیاسی بالاتری ارتقاء داد. یعنی به تظاهرات خودنمایی قدرت و اراده پرولتاریا برای به چالش کشیدن نظم موجود، علاوه بر تقاضای کار روزانه هشت‌ساعته بدل شد.

## تلاش رفرمیست‌ها برای زمین‌گیر کردن اول ماه می

رهبران رفرمیست‌ احزاب مختلف سعی کردند با تبدیل تظاهرات اول ماه می به روزهای استراحت و تفریح به‌جای روزهای رزم طبقاتی، کالبد آن را از روح انقلابی تهی کنند. به همین دلیل است که آن‌ها همیشه بر سازماندهی تظاهرات در نزدیک‌ترین تعطیلات اول ماه می اصرار داشتند. در روزهای یکشنبه، کارگران برای توقف کار مجبور به اعتصاب نیستند. آن‌ها به هر حال کار می‌کردند. برای رهبران رفرمیست، اول ماه می تنها یک تعطیلات بین‌المللی کارگری بود، روز نمایش و بازی در پارک‌ها یا سفر کردن. قطعنامه کنگره زوریخ خواستار آن بود که اول ماه می، می‌بایست «تظاهرات بیان اراده مصمم طبقه کارگر برای از بین بردن تمایزات طبقاتی» باشد، یعنی نمایش اراده برای نابودی نظام سرمایه داری استثمار و بردگی مزدی. برای رفرمیست‌ها اهمیتی نداشت. آن‌ها خود را مقید به اجرای تصمیمات کنگره‌های انترناسیونال نمی‌دانستند. کنگره‌های انترناسیونال برای آن‌ها تنها جلساتی برای مودت و حسن نیت بین‌المللی بود، مانند بسیاری از کنگره‌های دیگری که پیش از جنگ هر از گاهی در پایتخت‌های مختلف اروپایی گرد هم می‌آمدند.

آن‌ها دست به هر کاری زدند تا اقدامات مشترک پرولتاریای بین‌المللی را مأیوس و خنثی کنند و تصمیمات کنگره‌های انترناسیونال که با ایده‌های آن‌ها همخوانی نداشت، صرفاً قطعنامه‌هایی بر روی کاغذ باقی بمانند. بیست سال بعد، «سوسیالیسم» و «انترناسیونالیسم» این رهبران رفرمیست عریان شد. در سال ۱۹۱۴، انترناسیونال متلاشی شده بود، زیرا از همان بدو تولد، بذره‌های نابودی‌اش را در بطن خود داشت: فریبکاران رفرمیست.

در کنگره بین‌المللی پاریس در سال ۱۹۰۰، قطعنامه اول ماه می کنگره‌های قبلی مجدداً تصویب شد و بیانیه‌ای که توقف کار در تظاهرات اول ماه می را مؤثرتر می‌کرد، تقویت

شد. روز به روز تظاهرات اول ماه می به تظاهرات ابراز قدرت تبدیل می‌شد. درگیری خیابانی گسترده با پلیس و ارتش در تمام مراکز مهم صنعتی در جریان بود. تعداد کارگران شرکت‌کننده در تظاهرات و توقف کار در آن، روز به روز رو به افزایش بود. روز اول ماه می برای طبقه حاکم تهدید آمیزتر می‌شد. این روز، به روزی سرخ بدل شد، که مقامات همه کشورهای، روزهای اول ماه می را به‌مثابه روزی شوم می‌پنداشتند.



## لنین در رابطه با روز اول ماه می

لنین در اوایل فعالیت خود در جنبش انقلابی روسیه، کمک کرد تا اول ماه می را برای کارگران روسیه به عنوان روز تظاهرات و مبارزه بشناساند. زمانی که لنین در سال ۱۸۹۶ در زندان بود، بروشور اول ماه می را برای اتحادیه مبارزه برای آزادی طبقه کارگر سنپترزبورگ، یکی از اولین گروه‌های سیاسی مارکسیست در روسیه، نوشت. این اعلانیه به صورت قاچاق از زندان خارج شد و ۲۰۰۰ نسخه نگاشته شده بین کارگران ۴۰ کارخانه توزیع شد. اعلانیه بسیار کوتاه بود و به سبک ساده و مستقیم نوشته شده بود، به طوری که افرادی با پایین‌ترین اطلاعات در میان کارگران نیز می‌توانست آن را درک کند. یکی از معاصرانی که در انتشار بروشور کمک کرد، نوشت: «یک ماه پس از شروع اعتصابات معروف نساجی در سال ۱۸۹۶، کارگران به ما می‌گفتند که اولین انگیزه توسط اعلانیه کوچک اول ماه می ایجاد شد.»

لنین پس از توضیح این‌که کارگران چگونه به نفع صاحبان کارخانه‌هایی که در آن کار می‌کنند مورد استثمار قرار می‌گیرند و چگونه دولت، کسانی را که خواستار بهبود شرایط خود هستند مورد آزار و اذیت قرار می‌دهد، در مورد اهمیت روز اول ماه می می‌نویسد:

« در فرانسه، انگلستان، آلمان و سایر کشورهایی که کارگران از گذشته در اتحادیه‌های قدرتمند متحد شده‌اند و حقوق گسترده‌ای کسب کرده‌اند، آن‌ها در ۱۹ آوریل (۱ مه) تقویم روسی در آن زمان ۱۳ روز از اروپای غربی عقب‌تر بود) یک روز عمومی کارگری را ترتیب دادند. آن‌ها با ترک محیط خفقان‌آور کار، با گشودن پرچم‌ها، به سوی موسیقی، در امتداد خیابان‌های اصلی شهرها رژه می‌روند و قدرت رو به رشد خود را به رخ کارفرمایان می‌کشند. آن‌ها در تظاهرات بزرگ توده‌ای، در سخنرانی به بازگویی پیروزی‌های سال قبل بر کارفرمایان و طرح برنامه‌هایی برای مبارزه در آینده گرد هم می‌آیند. در مقابل تهدید اعتصاب، کارفرمایان در آن روز جرأت جرمه‌کردن کارگران به خاطر عدم حضور در کارخانه‌ها را ندارند. در این روز، کارگران خواسته اصلی خود را به کارفرمایان یادآوری

می‌کنند: ۸ ساعت کار روزانه، ۸ ساعت استراحت و ۸ ساعت تفریح. این چیزی است که کارگران کشورهای دیگر اکنون خواستار آن هستند.»  
جنبش انقلابی روسیه به‌خوبی از اول ماه می به نفع خود استفاده کرد. لنین در مقدمه جزوه، روزهای می در خارکف، که در نوامبر ۱۹۰۰ منتشر شد، نوشت:

« شش ماه دیگر کارگران روسیه روز اول ماه می اولین سال قرن جدید را جشن می‌گیرند. اکنون زمان آن فرا رسیده است که ما دست‌به‌کار سازماندهی مراسم‌ها، هر چقدر که ممکن است در تعداد هر چه بیشتری از مراکز و در مقیاسی هر چه عظیم‌تر شویم. آن‌ها باید با عظمت باشند، نه تنها از نظر تعداد شرکت‌کنندگان، بلکه همچنین از نظر سازمانیافتگی و آگاهی طبقاتی‌ای که شرکت‌کنندگان به نمایش می‌گذارند. در عزمشان به برپایی مبارزه‌ای مصممانه برای آزادی سیاسی مردم روسیه، و نتیجتاً، برای فرصتی رایگان به نفع تحول طبقاتی پرولتاریا و مبارزه آشکارش برای سوسیالیسم. اکنون زمان تدارک برای مراسم‌های اول ماه می آتی است، و یکی از مهم‌ترین اقدامات تدارکاتی باید فراگرفتن آن چیزی باشد که جنبش سوسیال‌دموکراتیک در روسیه فی‌الحال، در زمینه ارزیابی کاستی‌های جنبشمان به‌طور اعم و جنبش اول ماه می به‌طور اخص، و رهنمودهایی برای رفع این نقایص و کسب نتایج بهتر، مهیا کرده است. روز اول ماه می در خارکف نشان داد که یک جشن طبقه کارگر چه تظاهرات عظیم سیاسی می‌تواند بشود، و چه چیزهایی کم داریم تا این مراسم‌ها را به ابراز وجود واقعاً عظیم پرولتاریای به‌لحاظ طبقاتی آگاه، در سراسر روسیه تبدیل کنیم.» (مجله هفته، بازنویسی همراه با پاره‌ای تغییرات از روی ترجمه منتشر شده توسط کمونیست‌های انقلابی)

می‌توان دید که لنین تظاهرات اول ماه می را چقدر مهم تلقی می‌کرد؛ زیرا او شش ماه زودتر به آن می‌پرداخت. اول ماه می برای او نقطه کانونی برای «مبارزه سرکوب‌ناپذیر در جهت آزادی سیاسی خلق روسیه»، برای «گسترش مبارزه طبقاتی پرولتاریا و رزم آشکار آن برای سوسیالیسم» بود.

لنین در این مورد که چگونه جشن های اول ماه می «می توانند به تظاهرات بزرگ سیاسی بدل شوند»، پرسید که چرا جشن اول ماه می خارکف در سال ۱۹۰۰ «رویدادی با اهمیت فوق العاده بود» و پاسخ داد: «شرکت توده‌ای کارگران در اعتصاب، نشست‌های خیابانی، برافراشتن پرچم‌های سرخ، طرح مطالبات درج شده در اعلانیه‌ها و خصلت انقلابی این مطالبات - هشت ساعت کار روزانه و آزادی سیاسی»

لنین رهبران حزب خارکف را به دلیل اضافه کردن مطالبات جزئی صرفاً اقتصادی به مطالبه کار روزانه هشت ساعته سرزنش کرد؛ زیرا او به هیچ وجه نمی‌خواست ماهیت سیاسی اول ماه می، درخشش خود را از دست دهد. او در این مقدمه می‌نویسد: «علاوه بر اعلام اتحاد و آمادگی ناکافی سازمان‌های انقلابی‌مان، مراسم اول ماه می خارکف، علامت عملی دیگری را هم فراهم کرد، که همیشه ابدأ کمتر نیست.»

در جزوه می‌خوانیم: «جشن و تظاهرات اول ماه می بطور غیرمنتظره‌ای با خواسته‌های عملی گوناگونی درآمیخته بود بی‌آنکه کار تدارک متناظر با آن‌ها انجام شده باشد. در نتیجه، کلاً محکوم به شکست بود. اجازه بدهید برای نمونه، خواسته‌های مطرح شده توسط کارکنان تعمیرگاه‌های راه‌آهن را بررسی کنیم: از چهارده مطالبه، یازده تا مربوط به بهبودهای جزئی هستند، که می‌توانند کاملاً به‌سادگی حتی در چارچوب نظام فعلی سیاسی به‌دست آیند - افزایش دستمزدها، کاهش ساعات کار، از بین بردن بد رفتاری. در میان این خواسته‌ها، گرچه عین همان‌ها، این سه بند هم هست: ۴) برقراری روزکار هشت ساعته، ۷) تضمین علیه تنبیه کارگران پس از رویدادهای اول ماه می، و ۱۰) ایجاد کمیته مشترکی از کارگران و کارفرمایان برای حل دعوای بین دو طرف. اولین این مطالبات (بند ۴) مطالبه‌ای عمومی است که توسط پرولتاریای جهانی مطرح شده است؛ به‌نظر می‌رسد نفس این‌که این مطالبه در دستور قرار گرفته، نشان از آن دارد که کارگران پیشرو خارکف، همبستگی خود با جنبش سوسیالیستی طبقه کارگر جهانی درک می‌کنند. اما درست به همین دلیل نمی‌بایست آن را میان خواسته‌های جزئی مانند رفتار بهتر سرکارگران، یا ده درصد افزایش دستمزد گنجانند. مطالبه افزایش دستمزدها و رفتار بهتر، می‌تواند و باید از جانب کارگران در مقابل کارفرمایان در تک تک حرفه‌ها قرار داده شود؛

این‌ها مطالبات صنفی هستند که توسط رسته‌های مختلف کارگران مطرح می‌شوند. مطالبه روزکار هشت‌ساعته اما، خواست کل پرولتاریاست، که نه در مقابل کارفرمایان منفرد، بلکه در برابر مقامات دولتی به‌مثابه نمایندگان کل نظام اجتماعی و سیاسی موجود گذاشته می‌شود؛ در مقابل کل طبقه سرمایه‌دار، صاحبان وسائل تولید. مطالبه کار هشت‌ساعته، معنای ویژه‌ای پیدا کرده است. این مطالبه، اعلان همبستگی است با جنبش بین‌المللی سوسیالیستی. ما نیاز داریم به کارگران این تفاوت را بفهمانیم، به‌نحوی که آن‌ها خواست کار روزانه هشت‌ساعته را تا سطح خواسته‌هایی نظیر بلیت رایگان قطار یا برکناری یک ناظر تنزل ندهند. در سراسر سال، کارگران، بدو در یک‌جا و بعد در جای دیگر، پیوسته خواسته‌های جزئی‌گوناگونی را در برابر کارفرمایان خود می‌گذارند و برای دستیابی به آن‌ها مبارزه می‌کنند. برای یاری رساندن به کارگران در این مبارزه، سوسیالیست‌ها باید همواره پیوند آن را با مبارزه پرولتاری تمام کشورها برای رهایی توضیح دهند. و اول ماه می باید روزی باشد که در آن کارگران قاطعانه اعلام می‌کنند که این پیوند را تشخیص می‌دهند و مصممانه به این مبارزه می‌پیوندند.» (مجله هفته)

## شعارهای سیاسی اول ماه می

روزهای می، به کانون پرولتاریای انقلابی بین‌المللی تبدیل شد. به مطالعه اولیه ۸ ساعت کار روزانه، شعارهای مهم دیگری اضافه شد که از کارگران خواسته می‌شد در اعتصابات و تظاهرات اول ماه می روی آن‌ها تمرکز کنند. این‌ها عبارت بودند از: همبستگی بین‌المللی طبقه کارگر؛ حق رأی همگانی؛ جنگ علیه جنگ؛ علیه ظلم استعماری؛ حق تجمع؛ آزادی زندانیان سیاسی؛ حق سازماندهی سیاسی اقتصادی طبقه کارگر.

آخرین باری که انترناسیونال دوم در مورد مسئله اول ماه می صحبت کرد، در کنگره آمستردام در سال ۱۹۰۴ بود. قطعنامه پس از بررسی شعارهای مختلف سیاسی که در تظاهرات به کار رفته بود و با توجه به این نکته که در برخی کشورها این تظاهرات به جای اول ماه می همچنان در روزهای یکشنبه برگزار می‌شد، نتیجه گرفت:

«کنگره بین‌المللی سوسیالیست در آمستردام از همه سازمان‌های حزب سوسیال‌دمکرات و اتحادیه‌های کارگری همه کشورها می‌خواهد که در اول ماه می برای برقراری قانونی کار روزانه هشت‌ساعته، برای مطالبات طبقاتی پرولتاریا و برای صلح جهانی، با قدرت تظاهرات کنند. مؤثرترین راه برای تظاهرات در اول ماه می، توقف کار است. بنابراین کنگره، سازمان‌های پرولتاری همه کشورها را اجبار می‌کند که در روز اول ماه می، هر جا که ممکن است، بدون آسیب به کارگران، کار را متوقف کنند.»

بعد از قتل عام اعتصاب‌کنندگان در میدین طلای لِنَا در سبیری در آوریل ۱۹۱۲، دوباره مسئله کنش توده‌ای، انقلابی پرولتاری را در دستور روز روسیه قرار داد، در روز اول ماه می همان سال بود که صدها هزار کارگر روسی، کار را متوقف کرد و به خیابان‌ها آمد تا ارتجاع سیاه را که از زمان شکست اولین انقلاب روسیه در سال ۱۹۰۵ بر کشور مسلط بود، به چالش بکشند. لنین در مورد این روز نوشت:

«اعتصاب بزرگ ماه می کارگران سراسر روسیه و تظاهرات خیابانی مرتبط با آن، اعلامیه‌های انقلابی، و سخنرانی‌های انقلابی به توده‌های کارگر، به وضوح نشان می‌دهد که روسیه بار دیگر وارد دوره وضعیت انقلابی رو به رشد شده است.»

## رزا لوکزامبورگ در رابطه با ماه می

رزا لوکزامبورگ، این انقلابی پیگیر، در مقاله‌ای که برای اول ماه می ۱۹۱۳ نوشت، بر خصلت انقلابی روز اول ماه می تأکید می‌کند:

«ایده اصلی جشن اول ماه می به مثابه کنش مستقل توده‌های پرولتری، کنش توده‌ای سیاسی میلیون‌ها کارگر... هدف عالی لوین فرانسوی در کنگره بین‌المللی پاریس همراه با تظاهرات توده‌ای بین‌المللی مستقیم، توقف کار، یک تاکتیک تظاهراتی و مبارزه‌ای برای کار روزانه هشت‌ساعته، صلح جهانی و سوسیالیسم است.»

رزا لوکزامبورگ، رقابت‌های امپریالیستی را از نزدیک دنبال، و قریب‌الوقوع بودن جنگ را پیش بینی می‌کرد. او مشتاق بود که نشان دهد اول ماه می روز انتشار ایده‌های همبستگی بین‌المللی در میان کارگران است، روزی برای اقدام بین‌المللی و علیه جنگ امپریالیستی.

«امپریالیسم. درحالی که در سال‌های پایانی دههٔ ۸۰ [سدهٔ نوزدهم]، اروپای هنوز کوچک، صحنهٔ اصلی دیپلماسی بین‌المللی، با همهٔ خرده‌حساب‌های تسویه‌ناشدهٔ دوران خاله و عمه‌های اجدادی و آلات و ابزار تبار پدری‌اش بود، امروز در سراسر جهان، با پنج قاره و سه اقیانوس‌اش، پهنه‌ای است که سرمایهٔ بین‌المللی در آن سرگرم مین‌گذاریِ نسل‌کشانهٔ خویش است. بندرها و بادگیرهایش را می‌گشاید و سواران آخرالزمانی‌اش در شکار انقلاب‌های خونین و جنگ‌های جهانی خون‌ریزند. از آن‌زمان تا امروز، رویدادهای پی‌درپی شتابان و رعدهای غرندهٔ جنگ‌های ژاپن-چین، اسپانیا-آمریکا، آفریقای جنوبی، اروپا-چین، روسیه-چین، طرابلس و بالکان، هم‌چنین انقلاب‌های روسیه، ایران، ترکیه و چین در حصار دیواره‌ها و قلعه‌های جهان کهن، نظم کهنهٔ هزاران ساله را به ویرانه‌ای از دود و آتش بدل می‌کنند تا در همین نفس سوزان، سلطهٔ جهانی سرمایه و پایان آشکارشده در افقش را اعلام کنند. ره‌آورد این پیچ و تاب‌ها در هرگام برای توده‌های کارگر فقط فلاکتی تازه، فشاری تازه و برده‌وارانه بوده است. صنعتی شدن جهان، برای کارگران همانا

پرولترشدن میلیون‌ها کارگر تازه است. پیشرفت فنی گروگان‌کار پُرشدتی شده است که عضله و مغز و خون پرولتاریا را با سنگدلی زیر تازیانه می‌گیرد و با نفیری عبوس به سوی گور می‌راند. دژهای سرمایه متمرکز، کارتل‌ها و اتحادیه‌های سرمایه‌داران، ناقوس دورانی از محاصره کارگران و جنگ توقف‌ناپذیر علیه ائتلاف کارگران را به صدا درآورده‌اند. فرارسیدن امپریالیسم، بار سهمگین تسلیحات نظامی را بر دوش آنان نهاده است. درحالی که بیست و پنج سال پیش، دوره طولانی سقوط عمومی قیمت‌ها در بازار جهانی و به اصطلاح بحران کشاورزی، یعنی ارزانی وسائل معاش، دستاویز شکوه و زاری طبقه سرمایه‌دار بود، از آن زمان تا امروز چرخشی خشن رو به گرانی فزاینده صورت گرفته است و چشم‌اندازی برای پایان این گرانی، پیش‌رو نیست.» (شبنامه، مجله سیاسی خبری)



## اول ماه می در دوران جنگ

خیانت سوسیال‌شوونیست‌ها در طول جنگ در روز اول ماه می ۱۹۱۵ برای مقامات آشکار شد. این نتیجه منطقی صلح طبقاتی‌ای بود که آن‌ها با دولت‌های امپریالیستی در آگوست ۱۹۱۴ برقرار کردند. سوسیال‌دمکراسی آلمان از کارگران خواست تا در محل کار خود باقی بمانند؛ سوسیالیست‌های فرانسوی در مانیفستی ویژه، به مقامات اطمینان دادند که نیازی به ترسیدن از اول ماه می نیست و کارگران مجبورند برای دفاع از میهن «خود» کار کنند. همین نگرش را می‌توان در میان اکثریت سوسیالیست سایر کشورهای متخاصم یافت. فقط بلشویک‌های روسیه و اقلیت‌های انقلابی در کشورهای دیگر به سوسیالیسم و انترناسیونالیسم وفادار ماندند. صدای لنین، لوکزامبورگ، و لیبکنشت علیه خیانت سوسیال‌شوونیست‌ها در سراسر جهان طنین افکند. اعتصابات جزئی و زدوخوردهای آشکار در خیابان‌ها در روز اول ماه می ۱۹۱۶، نشان داد که کارگران در همه کشورهای متخاصم، خود را از نفوذ زهرآگین رهبران خائن رها می‌کنند. برای لنین، مانند همه انقلابیون، «فروپاشی اپورتونیسیم (فروپاشی انترناسیونال دوم) برای جنبش کارگری سودمند بود» و ندای لنین برای انترناسیونال جدید، عاری از سوسیال‌خائنین، خواست کلیدی آن زمان بود.

کنفرانس‌های زیمروالد (۱۹۱۵) و کینتال (۱۹۱۶) منجر به تبلور احزاب و اقلیت‌های انقلابی انترناسیونالیستِ پیرو شعار لنین مبنی بر تبدیل جنگ امپریالیستی به جنگ داخلی شد. تظاهرات بزرگ برلین در روز اول ماه می ۱۹۱۶ که توسط کارل لیبکنشت و پیروانش در جنبش سوسیالیستی سازماندهی شد، گواه نیروهای زنده طبقه کارگر بود که به‌رغم ممنوعیت‌های پلیسی و مخالفت رهبران خائن در حال در هم شکستن وضع موجود بود.

در ایالات متحده اول ماه می با وجود اعلان شرکت در جنگ در سال ۱۹۱۷ رها نشد. عناصر انقلابی در حزب سوسیالیست، قطعنامه ضد جنگ حزب را که در اجلاس اضطراری سنت لوئیس در اوایل آوریل تصویب شد جدی گرفتند و از اول ماه می برای اعتراض علیه جنگ امپریالیستی استفاده کردند. تظاهراتی که در کلیولند در میدان عمومی برگزار شد و توسط چارلز ای روتنبرگ، دبیر محلی SP و بعداً یکی از بنیان‌گذاران و رهبران حزب کمونیست سازماندهی شد، بسیار ستیزه‌جویانه بود. بیش از ۲۰۰۰۰ کارگر در خیابان‌ها در میدان عمومی رژه رفتند و هزاران نفر دیگر به آن‌ها پیوستند. پلیس با حمله و حشایانه به اجتماعات، یکی از کارگران را کشت و کارگر دیگری را نیز زخمی کرد.

روزهای اکتبر در روسیه، فقط مراحل اولیه از پیشرفت کلی انقلاب روسیه در راستای تحقق آن بود. اول ماه می، همراه با دیگر روزهای غنی از سنت‌های انقلابی - ۲۲ ژانویه («یکشنبه خونین» ۱۹۰۵)، ۱۸ مارس (کمون پاریس، ۱۸۷۱)، ۷ نوامبر (تسخیر قدرت، ۱۹۱۷) - امروزه تعطیلاتی رسمی در اولین جمهوری کارگران است. در حالی که هشت ساعت کار روزانه، که خواسته اصلی اول ماه می بود، در اتحاد جماهیر شوروی با حق کار روزانه هفت ساعته جایگزین شد.

## کمیترن، وارث سنت‌های اول ماه می است

انترناسیونال کمونیست، وارث بهترین سنت‌های جنبش پرولتاریای انقلابی از زمان انتشار مانیفست کمونیست توسط مارکس و انگلس در سال ۱۸۴۸، بوده و سنت‌های روز اول ماه می را ادامه می‌دهد. احزاب کمونیست کشورهای مختلف سرمایه‌داری هر ساله از کارگران می‌خواهند که دست از کار بکشند. در اول ماه می به خیابان‌ها بروند، قدرت و همبستگی جهانی خود را به رخ بکشند، خواستار روز کاری کوتاه‌تر - اکنون کار روزانه هفت ساعته - بدون کاهش حقوق، مطالبه بیمه اجتماعی، مبارزه با خطر جنگ و دفاع از اتحاد جماهیر شوروی، مبارزه با امپریالیسم و ستم استعماری، مبارزه با تبعیض نژادی و لینچ‌کردن، محکوم‌کردن سوسیالیست‌ها به‌عنوان بخشی از ماشین سرمایه‌داری، تصمیم به ایجاد اتحادیه‌های انقلابی خود، اعلان عزم و اراده آهنین خود برای سازماندهی برای سرنگونی نظام سرمایه‌داری و برای استقرار جمهوری جهانی شورایی.



ما را در تلگرام دنبال کنید: @zanjarehh